بسم الله الرحمن الرحیم

**ایجاد انگیزه:**

**دعوت به نجوا با خداوند در تعالیم اسلامی**

مناجات التائبین اولین مناجات از 15 مناجاتی است که منصوب به وجود مقدس امام سجاد (ع ) است و دارای مضامین بلندی که شاید برای اثبات استنادش به معصوم کفایت کند. یکی از اموری که ما به آن دعوت شده ایم نجوا، مناجات کردن و خلوت کردن با خدای متعال است. بسیار شایسته است که ما در هر شبانه روز فرصتی را برای مناجات با خدا خالی کنیم یعنی این که حتما در هر شبانه روز در خلال همه کارهایی که داریم با همه اشتغالاتی که داریم شایسته است، یک فرصتی برای خودمان ایجاد کنیم و آن فرصت را صرف مناجات و نجوای با خدای متعال کنیم.

بهتر است این فرصت قاعدتا فرصتی مثل بین الطلوعین یا سحر باشد. البته اگر انسان به جایی برسد که دستش دائم به سوی خدای متعال بلند باشد و هیچ گاه حالت ذکر و ابتهال، دعا و تضرع از وجودش فاصله نگیرد؛ دائم الذکر و دائم التوسل به خدای متعال باشد خیلی حالت خوبی می باشد . ولی این حالت تمرین می خواهد. بزرگان فرمودند که انسان اگر تمرین کند آرام آرم دایره ذکر انسان وسعت پیدا می کند و دایره غفلتش محدود می شود. این مساله دقیقا مثل تقوی است، اگر آدم اهل تقوی شد دائما دایره یقین هایش اضافه می شود و دایره شک ها و تردیدها و حیرت هایش کم می شود. می توانید این مطلب را تجربه کنید. اگر کسی بنایش بر این باشد که تا یقین نکرده کاری را خدا دوست دارد ومورد رضای اوست ، انجام ندهد، آرام آرام دایره مشکوکاتش کم می شود و به او می فهمانند که این کار خوب است یا خوب نیست؛ ولی اگر بر عکس انسان بنا را بر این بگذارد که تا یقین نکند این کار بد است آن را ترک نکند، دائما دایره مشکوکات انسان اضافه می شود. خیلی بین این دو تا فاصله است.

متن ومحتوا:

**اثر تربیتی مداومت در ذکر**

یکی از راه هایی که نفس انسان تربیت می شود مداومت و دوام ذکر است. لذا بزرگان تاکید می کنند در کنار انجام واجبات و ترک محرمات -که خود جزو بهترین ذکرها است- یکی از اموری که برای ما لازم است مداومت در ذکر و ذکر کثیر است. این مداومت در تربیت نفس موثر است. حال اگر انسان تمرین کند و همه وقتش به مناجات با خدای متعال بگذرد، این حالت نجوی و خلوت با خدای متعال در انسان دائمی شود. در احوالات بعضی دیده اید در احادیث هم آمده «وَ أُنَاجِيهِ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏74، ص: 29 – به نقل از ارشاد القلوب دیلمی) اگر کسی مواظب رضای خدای متعال باشد آرام آرام کار به این جا می رسد که خدای متعال در خلوت شب و روز با انسان نجوا می کند به طوری که اصلا گفتگوی انسان با مخلوق قطع می شود «حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ» انسان هم نشین خدای متعال می شود، در بین جمع هم که هست دلش مشغول خدای متعال است.

بهترین شکل این است که انسان دائماً حالت نجوی با خدای متعال را داشته باشد. در روایات از وجود مقدس امیرالمومنین نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 342) حضرت امیرالمومنین فرمودند خدای متعال برای ذکر چند خاصیت قرار داده است. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ» قلب انسان زنگارهایی بر می دارد که این زنگارها گاهی موجب می شود آن چه با دل باید ببیند نمی بیند، آن چه که باید بشنود نمی شنود.

این امکانات که خدای متعال در اختیار ما قرار داده یعنی گوش، چشم و دل بخش عمده طریق معرفت ماست. اگر انسان از گوش یا چشم محروم شود از بسیاری معلومات محروم می شود. اکثر معلومات از طریق سمع و بصر به ما می رسد. این ابزار ظاهر و باطن دارد یعنی قلب انسان هم دارای چشم و گوشی است؛ اگر قلب انسان گوشش بسته شد خیلی از حقایقی که باید به انسان برسد دیگر نمی رسد. اگر چشم دل بسته شد انسان از پاره ای دیگر از حقایق محروم می شود. حضرت فرمودند گاهی اوقات غفلت باعث می شود دل انسان زنگار می گیرد، گوش نمی شنود و چشم نمی بیند. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ» خدای متعال در ذکر اثر جلاء قلب را قرار داده است که زنگارهای قلب را پاک می کند؛ «تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ» با ذکر گوش دل بعد از این که سنگین شده بود می شنود؛ «و تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ» ذکر باعث می شود بعد از این که چشم حجاب پیدا کرده بود دوباره بصیرت پیدا می کند و از این مهم تر «وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ» حالت عنادی که قلب آرام آرام پیدا می کند با ذکر این حالت عناد قلب از بین می رود و انسان در مقابل خدای متعال منقاد می شود.

بعد حضرت فرمودند «وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ و...» خدای متعال دائم در دوره های فترت و در برهه های مختلف بندگانی داشته که شخصیت هایی بودند که «عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ» خدای متعال در فکرشان با آنها نجوی می کرده است «وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ» خدای متعال در باطن عقلشان با آن ها تکلم می کرده است. این همان مداومت ذکر است. اگر انسان اهل ذکر شد به این نجواها می رسد و باب این نجوا با خدای متعال با او گشوده می شود.

انسان باید بتواند کاری کند که مناجاتش با خدای متعال دائمی باشد، نه فصلی و ساعتی؛ همیشه دست گدایی اش نزد خدای متعال دراز باشد، در همه امور اظهار عجز و اضطرار به خدای متعال داشته باشد، دائم انسان حال غریق را داشته باشد. چون ما دائما در حالتی مثل حالت غریق هستیم. تنها تکیه گاه مان خدای متعال است اگراین تکیه گاه از ما گرفته شود هیچ تکیه گاه دیگری نداریم. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوي بِهِ الرِّيحُ في مَكانٍ سَحيقٍ»(حج/31) کسی که به خدا شرک می ورزد گویا از آسمان رها شده است. زمانی انسان از یک طرف رها می شود از جانب دیگری دستگیره ای دارد و زمانی انسان از شش جانب هیچ تکیه گاهی ندارد این «خَرَّ مِنَ السَّماءِ» است. آدمی که از خدا بریده شد طعمه شیطان می شود «فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوي بِهِ الرِّيحُ في مَكانٍ سَحيقٍ». انسان باید دائماً حال مضطر را داشته باشد حال کسی که همه تکیه گاه هایش قطع شدند و فقط به خدای متعال متکی است این حال اضطرار و التجا و التماس باید حال دائمی انسان باشد.

البته اگر کسی به این جا رسید نتیجه اش یک اطمینان و آرامش باطنی فوق العاده است و تا به این جا هم انسان نرسد آرامشش پایدار نیست؛ انسان تا به مرحله ای که از مخلوق منقطع شود و بعد از انقطاع از مخلوق متکی به خدای متعال شود، نرسد، به آرامش محض نمی رسد. چون این تکیه گاه هایی که ما به آنها تکیه می کنیم خودمان هم می دانیم قابل اعتماد نیستند. ما می دانیم ممکن است این رگ یک لحظه انسان را مدد نکند، این ریه یک لحظه انسان را مدد نکند و همین طور بقیه امکانات. با تغافل انسان به امنیت نمی رسد، امنیت با سیر برای انسان حاصل می شود. انسان باید از آن تکیه گاه هایی که هیچ و پوچ هستند ببرد. بریدن در ابتدا وحشتی سنگین دارد یعنی انسان وقتی می خواهد از این تکیه گاه ببرد مبتلا به ترس سنگینی می شود «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ»(بقره/155) یک قسمت ابتلا به خوف همین است. انسان در سیر حتما مبتلا به خوف هایی می شود. این خوف ها هم خوف هایی نورانی است. این خوف ها برای انسان مضر نیست نباید از آن فرار کرد، باید با شجاعت درون این خوف ها رفت . از دل این خوف ها عبور کرد.

اگر انسان بخواهد بترسد و همیشه بیرون بماند هیچ وقت به وادی ایمن نمی رسد. جدا شدن از تکیه گاه های فانی خوف می آورد. اصلا خوف مرگ همین است. مگر هنگام مرگ چه اتفاقی برای انسان می افتد؟ اگر این تکیه گاه ها، تکیه گاه بودند ما را رها نمی کردند؛ پس پیداست از اول هیچ کاره بودند. چیزی که آدم را در لحظه ها رها می کند از اولش هم او نگه دارنده نبوده است. تکیه گاه های ما می شکند. شکستن این تکیه گاه ها حتما همراه با خوف است ولی اگر انسان این خوف را تحمل کرد کم کم می فهمد این ها از اول هیچ کاره بودند، از اول خیال می کردیم این ها ما را نگه داشتند. با بریدن از این تکیه گاه ها انسان آن دست نگه دارنده و قدرت الهی را در عالم می بیند و به آن تکیه می کند و این تکیه آرامش می آورد. رسیدن به آرامش حقیقی راهش عبور از همین پرتگاه ها و مخاطرات است. و الا پشت این صحنه خطر ایستادن و با تغافل با آنها مواجه شدن یک جایی انسان را تنها می گذارد؛ آن وقت لحظه ای است که همه خوف ها به انسان هجوم می آورد و دیگر وقت عبور از این خوف ها به وادی ایمن گذشته است یا لااقل دیر شده است.

 بنا بر این اگر بشود انسان اضطرارش دائمی شود و اهل مناجات دائمی با خدا گردد، بهترین حالت است؛ ولی مقدمه اش این است که انسان در شبانه روز یک فراغت و فرصتی را برای خودش برای نجوا با خدای متعال خالی کند. یکی از بهترین چیزهایی که آرام آرام انس با خدای متعال می آورد و انسان را اهل انابه و انس می کند و انسان را با حضرت حق مانوس می کند تا از انس با خدای متعال لذت ببرد همین خلوت و فرصت گذاشتن برای مناجات با خدای متعال است. این خلوت در اصل خلوت باطنی است. البته مقدماتش خلوت ظاهری است. بهتر است انسان در این خلوت ظاهری در وقت خلوت و فراغتی یا نیمه شبی این فرصت را برای خودش بگذارد و فرصت مناجاتی را خالی کند. وقتی آرام آرام خلوت باطنی آمد دیگر نیاز به خلوت بیرونی نیست. ولی در آغاز راه انسان باید فضای خلوتی را هم برای خودش فراهم کند. در این خلوت دور از چشم و گوش دیگران مناجاتی را با حضرت حق داشته باشد، آرام آرام زبان دل انسان باز می شود و اهل مناجات با خدای متعال می شود. ممکن است در آغاز راه، انسان این مناجات ها را خیلی فهم نکند ولی اگر توسل و التجائش را ادامه داد کم کم درها گشوده می شود.

**توسعه فهم از نیاز انسان و رحمت الهی با بیان معصومین ع**

نکته دوم این است که در مناجات ها آدم می تواند از زبان خودش با خدا حرف بزند. به ما نگفتند ننشینید با خدا مناجات نکنید، زبان دلتان را نگویید؛ ولی این مناجات ها و خلوت هایی که ما خودمان با خدای متعال می کنیم -که خیلی هم خوب است- خیلی در انسان رشد ایجاد نمی کند و فضاها را باز نمی کند. اگر کسی بخواهد اهل مناجات شود و فضای مناجاتش متناسب با حضرت حق باشد، خواسته هایش کم کم رفیع شود و افق فهمش رفعت یابد، از یک سو اضطرارهای خودش و از سوی دیگرکرم الهی را خوب بفهمد باید با زبان دیگری به مناجات با خداوند بپردازد.

مناجات دو طرف دارد، یک طرف دستگاه لطف و کرم خدای متعال است و یک طرف هم دستگاه فقر و اضطرار ماست. اگر انسان بخواهد در این وادی موفق باشد باید اضطرارها، نیازها و فقرهای خودش را درست درک کند تا همیشه در مرحله خواسته های کوچک نماند، چون ما خواسته های بسیار بزرگی هم داریم. از آن مهم تر خدای متعال خزائن بی منتهایی دارد که حیف است انسان از آن خزائن و گنجینه های بی منتهای خدای متعال محروم بماند و همیشه خواسته هایش در حد امور کوچک باشد. ممکن است زمانی خدای متعال در حق انسانی که خواسته های بزرگ ندارد هم تفضل کند و تفضلاً چیزهای مهم به او دهد. خیلی وقت ها خدای متعال ابتداءً تفضلی می کند ولی در قدم های بعد خدای متعال به اندازه ای که انسان از او می خواهد به او عنایت می کند. «قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُمْ»(فرقان/77) اگر شما اهل دعا نباشید خدای متعال به شما اعتنا نمی کند، او به اندازه ای که از او می خواهیم به ما عطا می کند.

بنابراین ما باید کاری کنیم که افق فهم ما از کرم خدای متعال و فضاهای عظیم آن و همچنین افق نیاز ما رفعت پیدا کند. دائماً انسان چیزهای کوچک از خدا بخواهد مناسب نیست. هر چه از خدا بخواهیم جز آن بیانی که معصومین دارند کوچک است. یکی از بزرگان می گفت : کسی به خدا گفت خدایا هر که از تو چیز کم می خواهد چشمش را کور کن، تو این کوه ها را هم برای من طلا کن. خدای متعال هم کوه ها را برایش طلا کرد و هم چشمش را کور کرد. این ها کم خواستن از خدا است، بد نیست ولی کم است. از دستگاه بی منتهای خدای متعال چیزهای بزرگتری باید خواست. ما اضطرارها و فقرهای بیشتری داریم؛ خلا های بیشتری داریم. اگر بخواهیم اضطرارهای خودمان را بفهمیم و دستگاه عظیم الهی را بشناسیم بهترین راه این است با مناجات های معصومین آشنا شویم. این مناجات ها آثار متعددی دارد، یک اثرش این است که فضاهایی را پیش روی ما قرار می دهد. انسان خیلی نمی فهمد که این فضاها چیست بزرگان این گونه فرمودند که انسان کم کم با این فضاها مانوس می شود و کم کم بیان معصوم را می فهمد.

**اثر توسل به معصوم در بهره برداری از دعا**

وقتی انسان وارد مناجات می شود باید اول متوسل به معصوم صاحب آن مناجات شود. چون حقیقت دعا را آن ها عطا می کنند. دعا لفظ نیست. بیان معصوم شبیه قرآن است، همین طوری که قرآن ظاهر و باطن دارد و باطنش متصل به علم الهی است، بیان معصوم هم باطنش به علم معصوم و احوالات او متصل می شود. لذا اگر انسان می خواهد دعا کمیل بخواند باید از امیرالمومنین استمداد بطلبد تا حال دعایش متفاوت می شود. این دعاها الفاظ صرف نیستند، ما مانند کسانی که می گویند «حسبنا کتاب الله» نیستیم بلکه می گوییم کتاب به امام متصل است. اگر می خواهی به قرآن برسی باید به امام برسی. دعا هم همین طور است نباید این طور باشد وقتی انسان مفاتیح را جلویش گذاشت «حسبنا کتاب اللهی» بشود. این مفاتیح متصل به امام است.

شنیده اید که بزرگان گاهی می گفتند ذکر اجازه می خواهد. وقتی معصوم ذکری می دهد اجازه می خواهد. خب معصوم ذکر را داده است اجازه اش را هم داده است. انسان باید متوسل شود تا اجازه بگیرد بعد وارد ذکر شود. کسانی که می گویند ذکر اجازه می خواهد سخن شان این است شما ظاهر ذکر را می گویید و باطن کار را آن استاد و مربی انجام می دهد. اگر استاد به ما اجازه داد آن وقت آن کار باطنی را برای ما انجام می دهد.

در کوره های آهنگری قدیم یک نفر پشت کوره می نشست و می دمید، با دمیدن او شعله برافروخته می شد. یک کسی هم این طرف کوه می نشست وکار می کرد، آهن را داخل کوره قرار می داد وقتی گداخته می شد آن را می کوبید. مردم پشت کوره را نمی دیدند ولی نفس او بود که این حرارات را به پا می کرد. اگر آن نفس نباشد این کوره خاموش می شود. این شخصی که این طرف نشسته است هرچه هم بخواهد کار کند، کار به نتیجه نمی رسد. برخی می گویند اجازه استاد این چنین است. نفس استاد کار می کند که ذاکر این نتیجه را می گیرد. اما در باب معصوم این مطلب قطعا درست است. اگر کمیل بخواهد نتیجه دهد باید نفس امیرالمومنین پشت سرش باشد. و الا هر چه هم بخوانی ، چیز زیادی از آن به دست نمی آید .آن وقت اگر انسان در مناجات ها رو به معصوم آورد یک خاصیتش این است که اولا معصوم انسان را با افق های عظیمی آشنا می کند، انسان را محدود نمی کند.

بزرگانی که گاهی انشا دعا کرده اند در کتب اخلاق و سیر و سلوکشان یا آداب و اعمالشان گاهی مناجات هایی را خودشان انشا می کنند و با خدای متعال حرف می زنند حالاتشان هم خیلی فوق العاده است خیلی مرد می خواهد انسان همان حالات را هم پیدا کند، ولی وقتی انسان می خواهد با خدای متعال مناجات کند، توبه کند، اعلام خضوع و کوچکی کند وقتی آن حال را می گذاری کنار ابوحمزه، اصلا رنگ دعای این بزرگان می پرد و اصلا دیگر نمی شود آنها را خواند. عنایت می فرمایید بزرگان در کتابشان یک حال و هوایی دارند این را بگذارید کنار مناجات ابوحمزه اصلا همه رنگ این دعا می رود.

بنابراین وقتی انسان وارد مناجات شد و فرصت گذاشت اگر با معصوم همراه شود افق هایی از وسعت نیاز انسان و وسعت رحمت الهی برای انسان باز می کنند. دوم این که آن نفسی که در انسان می دمد -مثل آن کوره ای که در آن می دمند تا داغ شود- و قلب انسان را داغ می کند آن نفس در معصوم است. لذا اگر انسان صحیفه خواند - صحیفه علویه یا صحیفه امام سجاد- با توسل بخواند آن وقت نفس امام سجاد پشتش می آید و کارگر می افتد. آن وقت هم آرام آرام قفل های دل انسان باز می شود و هم به فرمایش بزرگان آرام آرام انسان می فهمد که معصوم چه می خواسته بگوید. لذا نگران نباشید که اول انسان چیزی نمی فهمد، بنا نیست که ما از اول که شروع به کمیل خواندن می کنیم کمیل را بفهمیم! باید آرام آرام سیر کرد تا آن حالات در انسان پیدا شود.

 یکی از مناجات های بسیار خوب و با مضامین بلند همین 15 مناجات است که احوال مختلفی هم در آنها هست. خوب است انسان تلاش کند همه را بخواند، به خصوص مناجاتی را که با حال خودش متناسب است ولی اگر آن مناجاتی را که متناسب با حال خودش است بیشتر بخواند ان شاء الله درها گشوده می شود.

**توبه گام اول حرکت به سوی خداوند**

مشخص نیست ترتیب این مناجات ها هم از معصوم است یا نه؛ لذا خیلی معلوم نیست آن طور که بعضی ها خواسته اند طبق این ترتیب، مقامات سلوکی را تعریف کنند بشود طبق این ترتیب مقامات سلوکی را تعریف کرد و از آن مقامات سلوک را استخراج کرد. به این ترتیب نمی شود استنادی داد. ولی بالاخره اولین مناجات، مناجات تائبین است. خیلی از بزرگان هم اولین قدم را در حرکت به سوی خدای متعال توبه می دانند که انسان باید در اولین قدم یک توبه خیلی خوبی داشته باشد. حالا منهای بیان بزرگان در روایات هم هست که اگر انسان بخواهد حرکت کند اول باید یک توبه جامع و یک رجوع به حضرت حق داشته باشد و الا خیلی وقت ها انسان همه تلاش ها را که انجام می دهد یک مانع در وجود انسان جلوی به نتیجه رسیدن و به ثمر رسیدن آن تلاشها می گیرد. لذا حتما یکی از گام های مهمی که باید در این وادی بر داریم در قدم اول، قدم توبه است.

**نقش نحوه ادراک از خطر و پناهگاه در کیفیت توبه**

در توبه نکته اول این است که انسان باید پناه گاهی پیدا کند تا بتواند به آن پناهگاه رجوع کند، نکته دوم این است که باید احساس مخاطره و احساس گناه و خطری در انسان پیدا شود. به اندازه ای که درک انسان از آن پناهگاه و از خطاها و خطیئه های خود و مخاطراتی که او را تهدید می کند لطیف شود به همان اندازه توبه انسان لطیف می شود. انسانی که در قدم اول احساس می کند گناه یعنی فقط قتل نفس- یعنی گناه کبیره- حداکثر توبه ای که او می تواند کند توبه از گناه کبیره است. گاهی انسان کارش به جایی می رسد و درکی پیدا می کند که نسبت به یک ترک اولی هم احساس خسارت می کند. حضرت آدم برای یک ترک اولی -نقل است - دویست سال گریه کرد تا خدای متعال از یک ترک اولایش بگذرد.

توبه تابع درک انسان از خطا است و لذا در قدم اول انسان باید خطاها را بشناسد، آثار خطاها و خسارت هایی را که بر انسان وارد کرده است بشناسد، بفهمد سرمایه ها چیست؟ راه کدام است؟ تا کجا می توانسته برود؟ الان کجای کار است؟ وقتی درکش از خطاها و خطیئه ها و گناهانش لطیف تر شد توبه هایش هم لطیف تر می شود درک از پناه گاه هم به همین صورت است.

**درجات و مراحل توبه در بیان علمای اخلاق**

دقت کنید حضرت زین العابدین برای این که ما را به توبه دعوت کنند چه مفرداتی را پیش روی ما گذاشتند. به ترکیب و نسبت هاتوجه کنیم تا دریابیم چه افق هایی را در مقام توبه پیش روی ما گذاشتند. بعد این را با بیان علمای اخلاق و علمای سیر و سلوک در باره مقامات تائبین مقایسه کنید. آنها می گویند توبه در درجه اول، توبه از گناهان است، بعد توبه از تعلقات دنیایی است سپس توبه از نفس است. مطالبی را که در منازل سلوک گفته اند مقایسه کنید. فضایی که امام سجاد باز کردند با فضایی که نه در کتب اخلاقی بلکه در کتب سیر و سلوک بیان شده است تفاوت فراوانی دارد.

علما یکی از قدم ها را قدم توبه می دانند، بعد در وادی توبه سخن رانده اندکه این توبه مقاماتی دارد. انسان یک موقع از گناهش توبه می کند، یک موقع از مباهات و تعلقاتش توبه می کند، یک موقع از نفس خودش و از تعلق به نفس توبه می کند. در مقام اول انسان غصه دار گناهش است، در مقام دوم غصه دار تعلقاتش است و در مقام سوم کسی که در توبه قرار می گیرد از تعلقش به نفس و توجه اش به خودش نگران است. هم و غم و حزن و اندوهش این است که از وادی توجه به نفس عبور کند. این بیانات لطیف و خوب است، ممکن است مستنداتی هم بشود در روایات و آیات برایش بدست آورد ولی شما آن فضا را با فضایی که امام سجاد شروع می کنند مقایسه کنید.

**نحوه ورود امام سجاد ع به توبه / توجه به الوهیت برای ورود**

شروع امام سجاد علیه السلام در مناجات این چنین است: «إلهِي أَلْبَسَتْنِي الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتِي، وَجَلَّلَنِي التَّباعُدُ مِنْكَ لِباسَ مَسْكَنَتِي، وَأَماتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنايَتِي، فَأَحْيِه بِتَوْبَة مِنْكَ يا أَمَلِي وَبُغْيَتِي، وَيا سُؤْلِي وَمُنْيَتِي» همین شروع را ببینید که در این شروع چه توجهاتی داده است.

شروع مناجات با «الهی» است که اصلاً کلید ورود به دعا همین است. قفل دعا این جا باز می شود به اندازه ای که انسان می تواند به خدای متعال عرضه بدارد «یا الهی» وارد وادی مناجات می شود. «الهی» یک کلمه است ولی به یک معنا همه قرآن تفسیر همین یک کلمه است. قرآن سراسر تفسیر «لااله الا الله» است یعنی نفی آلهه و اثبات الوهیت خداوند. قرآن توضیح می دهد این الهی که اله حق است کیست و چه خصوصیاتی دارد؟ این آلهه ای که خدا می فرماید از آن ها فرار کنید، واقعیتی ندارند، اوهام هستند و فقط نام گذاری هستند این آلهه چه خصوصیاتی دارد. این «اله» را قرآن معرفی می کند و می فرماید او الهی است که همه اسما حسنی را دارد قرآن اسما و صفات خدا را در جاهای مختلف می گوید: رحمن ، رحیم ، حکیم ، کریم ،خبیر ، مهیمن ، حی ، قیوم ، واسع ، عظیم،جواد، بصیر، سمیع ، مجیب: «لكل مسألة منك سمع حاضر و جواب عتيد»( مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج‏2، ص: 801 – ادعیه روزانه ماه رجب) این یک اله است. آن طرف هم آلهه ای که نه می شنوند نه اجابت می کنند و نه اگر بشنوند کاری با ما دارند. قرآن خصوصیات اله را بیان کرده است و ویژگی های آلهه ای را که خدای متعال نفی می کند و می گوید رو به آن ها نیاورید و از آنها فرار کنید و از آن ها دل بردارید معرفی کرده است و می گوید چرا دل بردارید. در واقع قرآن می گوید این ها پوچ هستند لذا می گوید دل بر دارید؛ نه این که خبری هست اما با این حال به شما می گوید از آنها دل بکنید. «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ مُبينٌ \*وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ»(ذاریات/50-51) این دستور قران است و توضیح داده است که چرا فرار کنیم؟ چرا با خدا اله دیگری قرار ندهیم؟

این الهی که همان خدای متعال است اگر او غنی است ما فقیریم، اگر او عالم است ما جاهلیم، اگر او حی است ما میتیم. در مناجات امیرالمومنین در مسجد کوفه این سخن آمده است و در قرآن به تفصیل توضیح داده شده است، «انتَ الحیُّ و اَنا المیِّت» اله یعنی همین. اگر ما عاجز هستیم او قادر است، اگر ما فانی هستیم او باقی است، اگر ما زایل هستیم او دائم است، اگر ما ذلیل هستیم او عزیز است.

نکته دیگر این که تعلق به حضرت حق و به این اسماء حسنی فطرتاً در وجود ما گذاشته شده است یعنی این طور نیست که بگوییم او غنی است به ما ربطی ندارد. ما فقیر و متعلق به غنای او هستیم «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ»(فاطر/15) فقط باید اشتباه نشود بفهمیم ما فقیر چه کسی هستیم؟ او که حی است و ما میت، نمی توان گفت: به من چه تو حیات داری؟ بله به ما گفته اند نسبت به آنچه که در دست دیگران است استغنا داشته باشید تا عزیز شوید؛ ولی نسبت به خدای متعال نمی شود استغنا داشت چون استکبار علی الله، گردن فرازی و خلاف فطرت است. ما محتاج و متعلق هستیم به حیاتی که در دست او است. در دعای ابوحمزه حضرت می فرمایند: «بِرحمتِک تَعلُّقی» انسان نمی تواند بگوید من نمی خواهم. ممکن است انسان تعزز و گردن فرازی کند، مثل ابلیس استکبار کند، عصبیت به خرج دهد و تا آخر کار پایش هم بایستد ولی چه نتیجه ای دارد؟ «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ»(ص/85) طرد می شود. بنابراین اولاً، اله ما آن وجود مقدسی است که همه اسماء حسنی را دارد و ثانیاً ما هم فقیر به همه آن اسماء حسنی هستیم. او هم با محبت و رحمت از همه آن چه دارد به ما می بخشد. اگر حی است به ما حیات می دهد، اگر عالم است به ما علم می دهد، اگر باقی است به ما بقی می دهد، اگر دائم است به ما دوام می دهد. اله یعنی چنین موجودی.

نکته مهم دیگری هم هست که باید متوجه آن باشیم. گاهی اوقات انسان خیال می کند که در این عالم به این بزرگی ما مثل یک پاره سنگ رها شدیم. ما ذره ای در این عالم و در دستگاه خدای متعال هستیم که به حساب نمی آییم، واقعا هم همین طور است. واقعا در این عالم به این بزرگی ما یک نقطه در این فضای بزرگ هستیم بسیار کوچک تر از آن هستیم که حالا خدای متعال بخواهد با ما حساب و کتابی باز کند. ولی کوچکی ما مانع از عظمت او نمی شود. ما کوچک و حقیر هستیم ولی او آن قدر عظیم است که رابطه اش با ما به گونه ای است که گویا جز ما بنده ای ندارد. یعنی اگر خدای متعال هیچ مخلوق و هیچ بنده ای جز من یک نفر نداشت توجهش به من کم و زیاد نمی شد.

خداوند این طور است که «لَمْ يَشْغَلْهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ»( التوحيد (للصدوق)، ص: 65) معنای این عبارت این است که اگر همه عالم به اصنافی که در دعای عرفه امام حسین خوانده ایم با زبان های مختلف همزمان شروع به حرف زدن با خدا کنند هیچ صوتی مانع صوت دیگر نمی شود. در دعاها و در آیات قرآن خوانده ایدآن چه از آسمان ها فرود می آید و آن چه در آسمان ها رفعت پیدا می کند موجب عدم توجه خدای متعال به زمینی ها نمی شود. آن چه در زمین هست مانع عدم توجه خدای متعال از سماواتی ها نمی شود. بنابراین عالم الهی دارد که یک اله هم بیشتر نیست لااله الاالله. «لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا»(انبیاء/22) واقعا اله تک تک ماست؛ می شود با آن خدای با عظمت صحبت کرد و به او خطاب کرد: الهی! این چه نعمت بزرگی است که خدای متعال باطناً و تکویناً به ما اجازه داده است که ما بتوانیم او را مخاطب قرار بدهیم و او را صدا بزنیم و بگوییم: الهی!

اگر کسی به این نقطه رسید قفل زبانش باز می شود. ورود به مناجات و کلید مناجات همین جا است: الهی. به اندازه ای که انسان با لطافت و با صفا همین یک کلمه را درک می کند و همین یک کلمه را می تواند با خدای متعال بگوید و او را اله خودش بداند باب گفتگوی با خدای متعال و نجوای با او به سوی انسان باز می شود و می گوید الهی! خدایا! تو پناه من هستی. ممکن است کسی هم بگوید حالا یک خدایی هست که با من کاری ندارد. نه تو اله هستی. من فقیر هستم و تو غنی هستی. تو به من توجه داری. تو اله من هستی و مرا رها نکردی. خدای متعال در قرآن خودش را با بت ها مقایسه می کند و می گوید ببینید این هایی که صدایشان می زنید برایتان کاری انجام نمی دهند، خطررا از شما دور نمی کنند و نمی توانند ضرری به شما بزنند و محبتی به شما ندارند معنای این مقایسه این است که من همه این ها را دارم. من هم می شنوم و هم محبت دارم.

اله یعنی کسی که به من عنایت و لطف دارد. او غنای محض است و من فقر محض هستم و او به من لطف و محبت دارد. حالا من می توانم از گرفتاری خودم با او صحبت کنم. اگر او اله من است یعنی خالق من، رازق من، مالک من و نگهدارنده من است. وقتی می گویی «الهی» یعنی گویا همه این خصوصیات و همه اسما حسنای خدا را داری می بینی و او را با همه اسمای حسنایش مورد خطاب قرار می دهی. چون همه اسماء حسنی ذیل مقام الوهیت هستند.

**توجه به گرفتاری ها و مشکلات**

حال انسان در مقام توبه از مشکلات خودش صحبت می کند: «أَلْبَسَتْنِي الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتِي» ممکن است انسان این حرف را نفهمد اما در اثر کثرت مناجات حضرت فهمش را به انسان عطا می کند که یعنی چی «أَلْبَسَتْنِي الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتِي» خدایا خطاهای من لباس مذلت به تن من کرده است. من تا با تو بودم عزیز بودم ولی خطاهایم مرا در پوشش ذلت قرار داده است. در جمله بعد می فرماید «وَجَلَّلَنِي التَّباعُدُ مِنْكَ لِباسَ مَسْكَنَتِي» من خطا کردم و کم کم از تو فاصله گرفتم، از آن طرف تو هم از من فاصله گرفتی. این تباعد - که من از تو دور شدم و تو هم از من دور شدی- لباس مسکنت بر من پوشاند و من را زمین گیر کرده است. بنده تو و کسی که دستش به دامن تو می رسد مسکین نیست. نبی اکرم غنی ترین اغنیا است، با این که فقیرترین هستند ولی غنی ترین هستند. کسی که دستش به گنجینه های بی نهایت خدا می رسد فقیر نیست بلکه همه عالم فقیر اوست. ولی من به خاطر دوری از خدا واقعا بیچاره و زمین گیر شدم.

«وَأَماتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنايَتِي» خدایا من یک جنایتی در حق خودم کردم. می دانید یک موقع قلب کور می شود یک موقع قلب سمعش را از دست می دهد و یک موقع انسان به یک جایی می رسد که قلبش می میرد. این میت باید از نو احیا شود. این عبارات توجه به گرفتاری ها است. یکی ثوب مذلت است، یکی لباس مسکنت است و یکی موت قلب است. ریشه این گرفتاری ها چیست؟ خطاها لباس ذلت به انسان می پوشانند. فاصله گرفتن از خدای متعال انسان را زمین گیر می کند. ما به اندازه ای که به او نزدیک می شویم رفعت پیدا می کنیم و پرواز می کنیم. جنایت های ما، ما را به موت قلب می رساند.

**چاره مشکلات و رافع گرفتاری ها**

حالا چاره اش چیست؟ شروع چاره ها از این جا است «فَأَحْيِه بِتَوْبَة مِنْكَ يا أَمَلِي وَبُغْيَتِي، وَيا سُؤْلِي وَمُنْيَتِي» آن چه به این قلب حیات مجدد می بخشد رجوع خدای متعال به بنده است. اگر او به ما رجوع کند از نو زنده می شویم، «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»(بقره/255) این قلب مرده است و ما در عالم اموات هستیم، اصلا جزو احیا به حساب نمی آییم، این آغاز مناجات است.

گریز و روضه :

هنگامی که حضرت ابراهیم  (علیه السلام) خواست اسماعیل را برای قربانی به همراه خود ببرد،به مادر او  هاجر ، فرمود: فرزندت را زینت کن که او را به میهمانی دوست برم.

پس از آنکه او را برد و با خطاب «وفدیناه بذبح عظیم»(5) او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم، او را از ذبح شدن نگهداری نمود، اسماعیل را به نزد مادرش بر گردانید هنگامی که هاجر چشمش به گلوی فرزند که از اثر کارد قرمز شده بود افتاد، بی اختیار غش کردو بر زمین افتاد. (6)

و بنا بر روایتی ، بیش از سه روز زنده نماند با اینکه اسماعیل هنوز سالم وزنده بود. (7)

**ببین تفاوت از کجا تا به کجاست .**

حضرت زینب علیها سلام  لباس نو بر تن عون و محمد کرد به چشمانشان سرمه کشید اومد خدمت داداش

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را               بلا گردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را

بیا و بر مگردان این کفن پو شان زینب را             که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را

هر طوری بود ابی عبد الله (علیه السلام) را راضی کرد . رفتند میدان جنگ نمایانی کردند تا اینکه به شهادت رسیدند .اما نکته جانسوز این ماجرا  اینه وقتی ابی عبد الله (علیه السلام) بدنهای نازنین بچه هارا به سمت خیمه ها آورد  هر چه نگاه کرد دید زینب برا استقبال نیامد .آخه این زینب همون زینبیه که تا علی اکبر روی زمین افتاد سراسیمه از خیمه‏ها خارج شد فریاد مى‏کشید: «واحَبِیباه، یَابْنَ أُخَیَّاه‏ ای پسر برادرم وَ جَاءَتْ فَأَکَبَّتْ عَلَیْهِ با عجله  آمد و خود را روى پیکر على اکبر انداخت

اما اونجا هر چه حسین انتظار کشید دید زینب حتی از خیمه بیرون هم نیومد نکنه یه وقت داداشش شر منده شود .